# تهمورس بخش دوم

در بخش پیشین، داستان تهمورس را تا بدانجا پی گرفتیم که این شاهِ پهلوان سرشتِ پهلوان پرور، که بُنیاد گذار آیین رزم آوری و تهمتنی است، همهٔ دانش و توانش خود را در راستای پیشبُرد جهان به سوی بهترین ارزشها بکار گرفت، نه مانند آخوندها بزیان مردم:

چنان شاه پالوده گشت از بدی

که تابید زو فره ایزدی

و گفتیم که: فَرَّه ایزدی نیرویی است نا دیدنی و نا بسودنی که از سوی دادار آفریدگار به شهریاران و پهلوانان نیک سرشت داده می شود تا در راستای بهروزگاری مردم بکار گیرند، اگر شاه یا پهلوان از منش نیک، و آیین شهریاری یا پهلوانی روی بگردانند این فره از آنان گرفته می شود، ولی نکته ی بسیار شایان نگرش در این داستان این بود که این شاه جوانِ آراسته به فَرَّه ایزدی، همهٔ والامندی و بزرگواری خود را از شیداسب گرامی که دستور یا نخست وزیر او بود بدست آورد، و این را نیز گفتیم که شیداسب که از میان مردم برخاسته و در میان مردم به نیکی نامور بود، نُماد خود مردم است، بنا بر این در اینجا میان شاه و مردم یک همکاری تنگاتنگ در میان است، و همین همکاری تنگاتنگ میان شاه و مردم است که شاه را بر خوردار از فَرَّه ایزدی و مردم را بر خوردار از شاد زیوی و بهروزگاری و پیروزی می کند..

چو دستور باشد چنین کاردان

تو شه را هنر نیز بسیار دان

یکی از برجسته ترین **هنر شهریاران** در فرهنگ ایران، کوتاه کردن دست پستان و فرومایگان از سر مردم است، نه دراز کردن دست دیو زادگان اهرمن خو بر سرنوشت مردم، آنگونه که حکومت اسلامی دست همهٔ فرومایگان و تبهکاران و چاقو کشان و آدمکشان و دزدان و غارتگران و بزه کاران و آزار دهندگان جان را بر سرنوشت مردم دراز کرده است.

تهمورس:

برفت اهرمن را به **افسون** ببست

چو بر تیز رو **بارگی** بر نشست

**افسون** همان چاره اندیشیدن و کارها را در پرتو خرد و اندیشه نیک انجام دادن است، و **بارگی** را هم گفته بودیم که نام زیبای دیگری است برای اسب.

زمان تا زمان زینش بر ساختی

همی گرد گیتی ش بر تاختی

و سخن را با این پرسش به پایان بردیم که چرا تهمورس که بر اهریمن چیره گشته بود او را نکشت، و بجای کشتن، زین بر پشتش گذاشت و لگام بر دهانش بست و سوارش شد؟!.

پاسخ این بود که: اهریمن لایه ای از هستی خود آدمی است، بنا براین کُشتنی و از میان بردنی نیست، اهریمن را می توان بزیر کشید، ولی نمی توان کشت!!..

از سوی دگر کُشتن زیستمندان کار خود اهریمن است، این فرمان اهریمن است که می گوید:

**قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبْهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَيُخْزِهِمْ وَيَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَيَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ** آنان را بکشید، خدا آنان را به دست شما عذاب و رسوایشان می کند و شما را بر ایشان پیروزی می‌بخشد و دلهای گروه مؤمنان را خنك می‌گرداند.. (آیه ١٤ سوره توبه) **.... وقاتلوا المشركين كافة** همهٔ مشرکین را بکشید... (آیه ٣٦ از سوه توبه).. **وقاتلوا في سبيل الله** بکشید در راه خدا (آیه ١٩٠ از سوره بقره) **وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لا تَكُونَ فِتْنَةٌ** بکشید تا به کلی فتنه ریشه کن شود ( آیه ١٩٣ سوره بقره)!!...

هُرمزد که همان خداوند جان و خرد است هرگز فرمان کشتن نداده است، و اگر می داد، هُرمَزد نبود ، الله بود!!.

در داستان فریدون هم خواهیم دید که فریدون ضحاک را نمی کُشد ، چون ضحاک هم که بخش تاریکی از هستی خود ما است، کشتنی نیست!!.. ولی به بند کشیدنی هست!!..از این روست که تهمورس دیو را نمی کشد ولی لگام بر دهانش می زند و همانند یک اسب نیک پرورش یافته از او سواری می گیرد. در اینجا می توان پرسید: مگر هر بخشی از بدی بد نیست؟؟ پس چگونه می توان از بدی به سود نیکی بهره گرفت؟!.

هستی شناسی ایرانی این پرسش را پاسخ می دهد و ما در این رشته گفتارها، بارها و بارها پاسخ این پرسش را به روشنی خواهیم دید، در اینجا به همین نکته بسنده می کنم که **گل نیلوفر آبی** یکی از نمادهای بسیار خُجستهٔ فرهنگ ایران است، و این گل در **مرداب** می روید!!.. در آینده در این زمینه سخن خواهیم گفت..

چو دیوان بدیدند کردار او
کشیدند گردن ز گفتار او
دیوان که سپاهیان اهریمن اند، هنگامی که چیرگی تهمورس را بر سالار خود دیدند برای نبرد با تهمورس بسیج شدند:
شدند **انجمن** دیو بسیار **مَر**
که پردخته مانند از او تاج و فَر
در کوهپایه ها، جایی را که جویباران کوچک به هم می پیوندند **انجمن** یا **هنجمن** گویند، گرد آمدنگاه مردم نیز که برای رایزنی و انجام کاری باشد انجمن گفته می شود.
واژه ی **مَر** در پاره ی یکم این بند، دارای آرش های گوناگون است، گاهی در چم **شمار** یا اندازه بکار می رود و گاه تنها برای زیبا کردن و آراستن سخن. در اینجا در چم شمار و اندازه است..
چو تهمورس آگه شد از کارشان
بر آشفت و بشکست بازارشان
به فر جهاندار بستش میان
به گردن بر آوَرد گرز گران
در اینجا به روشنی پیدا است که تهمورس به نیروی همان فَرَّه ایزدی آهنگ نبرد با دیوان می کند، و فَرَّه ایزدی پرتویی است از خرد و دانش و بینش و منش نیک که راه تهمورس را روشن کرده است:
همه نره دیوان و افسونگران
برفتند جادو سپاهی گران
دمنده سیه دیوشان پیش رَو
همی باسمان بر کشیدند **غَو**
غَو کوتاه شده غریو و در چم: بانگ بلند و فریاد و خروش و بانگ بهادران در میدان جنگ است:
هوا تیره فام و زمین تیره گشت
دو دیده به خشم اندرون خیره گشت
جهاندار تهمورس **بافرین**
بیامد **کمر بستهٔ** رزم و کین
**بافرین** کوتاه شده ی **با آفرین** در چم در خور و شایسته، و **کمر بسته** کنایه از آمادگی برای رزم است:
یکایک بیاراست با دیو جنگ
نبُد جنگشان را فراوان درنگ
از ایشان دو بهره به افسون ببست
دگر شان به گرز گران کرد پست
در اینجا باز چنانچه دیدیم، سخن از پست کردن و بستن در میان است نه از کُشتن
کشیدندشان **خسته** و بسته خوار
به جان خواستند آن زمان زینهار
واژهٔ **خسته** را امروزه برای مانده گی بکار می بریم ولی در شاهنامه و دیگر نامه های کهن ایرانی همیشه برای زخم بکار رفته است، پس اینکه:
کشیدند شان خسته و بسته خوار
یعنی خوار و خونین و پر از زخم بر زمین کشیدندشان
که ما را مکش تا یکی نو هنر
بیاموزنیمت که آید به بر
دیوان سیه دل که تاب پایداری در برابر فَرَّه ایزدی تهمورس و سپاه پیروزگر او را نداشتند سپر می افکنند و دست از نبرد بر می دارند و می گویند اگر ما را نکشی ترا با یک هنر نو آشنا خواهیم نمود که بیارمندی آن گره از بسیاری از کارهای خود بگشایی!!.. در اینجا می توان پرسید که مگر می توان ارمغانی از دیو پذیرفت؟؟!!.. فرهنگ ایران می گوید آری!!. تا ارمغان چه باشد! و گیرنده چگونه از آن بهره گیرد!.
کی نامور دادشان زینهار
بدان تا نهانی کنند آشکار
تهمورس آنگونه زشتکاری نکرد که پیامبر اسلام در مدینه با بنی قریظه کرد!!..

آنگونه زشتکاری نکرد که خمینی در تهران با مجاهدین خلق کرد و فرمان به کشتن شمار بزرگی از زندانیان داد و ننگی بزرگ بر ننگ های پیشین خود بیافزود، تهمورس به دیوان زینهار داد، آنها را در پناه خود گرفت:

کی نامور دادشان زینهار
بدان تا نهانی کنند آشکار
چو آزادشان شد سر از بند اوی
بجستند ناچار پیوند اوی
نِبِشتَن به خسرو بیاموختند
دلش را به دانش بر افروختند
نِبِشتَن یکی نه که نزدیک سی
چه رومی، چه تازی و چه پارسی
چه سُغدی و چینی و چه پهلوی
نگاریدنِ **آن کِجا** بشنوی

**آن کِجا** یعنی آنچه را که بشنوی خواهی توانست به همانگونه بنویسی. فردوسی در اینجا از سی گونه دبیره یا خط یاد می کند، ولی تا آنجا که ما می دانیم ایرانیانِ پیش از اسلام تنها با هفت گونه دبیره آشنایی داشتند، و اگر کسی آن هفت دبیره را می دانست، او را بسیار هوشمند و فرهیخته بشمار می آوردند، هنوز هم در زبان پارسی به کسی که بسیار زرنگ و پشت هم انداز باشد هفت خط!! می گویند.. اگر چه امروزه این زبانزد نشان برتری نیست! ولی هنوز هم نشان دهنده ی هوشمندی و زیرکی است.

واژه ی **خط** و همکردهای آن مانند **خطاطی** و **خطوط** و **خط و خال** از زبان تازی به زبان پارسی در آمدند.

این واژه با برخی از واژه های پارسی نیز درآمیخته و همکردهای تازه ای مانند: **خط نویسی** – **خوش خطی** – **خط نگاری** و جز اینها پیدا کرده است. برابر واژه **خط** در زبان پارسی **دبیره** است، این واژه خود نیز برخاسته از بُن واژه ی **دیپی** از زبان بابلی است. شاهنشاه داریوش بزرگ در سنگ نبشته ی بیستون می نویسد:

« تو که زین پس این **دیپی** بخوانی کرده ی من ترا باور شود آنرا دروغ مپندار» .

باز می گوید:

« با خواست اهورا مزدا مرا کرده های دیگری است که در این **دیپی** نوشته نشد، از این روی نوشته نشد که آنکه این **دیپی** پس از این بخواند او را کردهٔ من گزاف ننماید» .

این واژه سپس تر به گونهٔ {**دبیره**} در آمد و همکردهای بسیار مانند: «**دبستان** » - «**دبیرستان** » - «**ادبستان**» و « **دبیرخانه** » از آن ساخته شد و بگونه ای دیگر در واژه های « **دبیر**» - « **دیبا** »- « **دیباچه** » و « **دیوان**» بجای ماند.

در برخی از نوشته ها که از زبان سریانی بجای مانده، آمده است که، اشو زرتشت ورجاوند، گرامی نامهٔ اوستا را به هفت زبان **سُریانی ...و پارسی... و آرامی... و سَگستانی... و مَروزی... و یونانی... و عبری** نوشته است..

این سخن نشان می دهد که نه تنها زبانهای آرامی و یونانی و عبری دبیره ای برای نوشتن داشته اند بلکه برای زبان **سَگستانی** هم ( که همان سیستانی باشد) و مروزی ( زبان مردم مَرو) هم دبیره ای در کار بوده است...

کُهن ترین نوشته هایی که از ایران باستان فرا دست خود داریم سنگ نبشته های شاهنشاهان هخامنشی است که بزبان پارسی باستان و با دبیرهٔ میخی نوشته شده اند. پیش از هخامنشیان مادها نیز همین نگارش میخی را بکار می بردند، پس از یورش سپاهیان آهن پوش اسکندر، دبیره و زبان یونانی در ایران بکار گرفته شد.

با روی کار آمدن **بلاش دوم** از خاندان اشکانی نخستین بار با زبان دیگر و دبیرهٔ دیگری رو برو می شویم که زبان شناسان آنرا **پهلوی شمالی** یا **پهلوی اشکانی** نام دادند و سپس آنرا زبان **پارتی** گفتند.

گرامی نامه ی اوستا و سرودهای اشو زرتشت ورجاوند که بزبان باستانی ی بخش خاوری ایران بود، تا دیر زمانی دبیرهٔ ویژه نداشت و نوشته نمی شد، موبدان و دیگر کیش بانان آیین زرتشت، دودمانی در پی دودمان دیگر آن را بیاد می سپردند.

در میانه ی دورهٔ اشکانی برآن شدند آنچه را که پس از یورش اسکندر از اوستا برجای مانده بود بنویسند، ولی چنانچه پیدا است کامیاب نشدند ، یکی از انگیزه های نا کامیابی موبدان این بود که درآن زمان دبیره ای نبود که همهٔ نشانه های بایسته را برای آواهای اوستا و گاتهای زرتشت داشته باشد، همگانی ترین دبیره ای که در ایرانِ آن روز روایی داشت **هام دبیره** بود که تنها سیزده وات یا نشانه داشت، نا گفته پیدا است که چنین دبیرهٔ نا رسا و نا پخته ای به هیچ روی نمی توانست پاسخگوی نیاز ایرانیان باشد.

تا اینکه در زمان شاپور دوم که از سال ۳۱۰ تا۳۷۹ میلادی بر سرکار بود موبد بزرگ ایران **آتُر پات مانسار سپندان** دبیرهٔ نوینی با ٤۹ وات پدید آورد و آن را **دین دبیره** نامید، بدین ترتیب باز ماندهٔ اوستا را با آن دبیره نوشتند که تا کنون بر جاست.
دبیرهٔ اوستایی یا دین دبیره مانند همه ی دیگر دبیره های ایرانی از راست به چپ نوشته می شود و چهل و نُه نشانه دارد که چهارده تای آنها وات های آوایی یا سدا دارند. امروزه بسیاری از کارشناسان براین باورند که دبیرهٔ پارسی امروز را که برگرفته از دبیرهٔ عربی و بسیار خام و نا پخته و نا رسا است، باید کنار گذاشت و دبیرهٔ اوستایی را که هم ایرانی است و هم رساترین دبیره های شناخته شده در جهان است بر جای آن نشاند و خود را از اینهمه سرگردانی رهایی بخشید.
از میان این دسته از پژوهشگران و کارشناسان می توان از زنده یاد استاد **ابراهیم پور** داود یاد کرد که در بخش **«دین دبیره»** از گرامی نامه ی «اوستا» می نویسند:

**چندی است که در ایران به کاستی های دبیره ی عرب بر خورده و درصدد چاره ی آن هستند. دسته ای طرفدار اصلاح همین دبیره (الفبا)ی کنونی هستند، دسته ای دیگر می خواهند که آن را به کناری گذاشته و دبیرهٔ لاتین را اختیار کنند. نتیجهٔ کار طرفداران اصلاح دبیرهٔ کنونی تا آن مقداری که به نظر نگارنده رسید بی مصرف و مضحک است!. البته دبیرهٔ لاتین بسیار ساده و کامل است ولی گزینش آن از برای کشوری که همهٔ شئونات ملی خود را باخته و تنها دارای یک زبان شکسته است صلاح نمی باشد.**

**همه کس می داند که به واسطهٔ دبیرهٔ عرب این همه واژگان سامی به فارسی راه یافته است، به گونه ای که تنها یک سوم واژگان ما آریایی است. فردا پس از برگزیدن دبیرهٔ لاتین دسته دسته واژگان زبان های اروپایی به زبان ما راه خواهند یافت و صدها واژه مانند رولوشن، کانستیتوشن، پارلمان، کاندیدات، کمیسیون، بودجه و جز اینها... با همان دبیرهٔ لاتین و املای درست انگلیسی یا فرانسه نوشته می شود:**

**با این ترتیب زبان آلودهٔ ما آلوده تر خواهد شد. همان گونه که اندیشمندان ما می خواهند که با تغییر دبیره به دانش و آگاهی ما بیفزایند، باید پیشرفت دادن ملیت مان را نیز در نظر داشته باشند. باید به گونه ای عمل کنند که از درخت کهنسال ما، دوباره شاخ و بَری سر زند نه آن که تیشه به ریشهٔ آن رسد. ملیت ما باید دوش به دوش هم با شیمی و فیزیک و هندسه پیشرفت کند نه آن که یکی از آنها فدای دیگری گردد. یگانه راه نجات ایران زنده نمودن سنت ملی آن است. چه خوب است که ترقی خواهان ما در تغییر الفبا نیز به «دین دبیره» که به فتوای دانشمندان اروپایی خاورشناس یکی از دبیره های خوب به شمار می رود نظری افکنند و این الفبای ساده و آسان را که در مدت چند ساعت می توان یاد گرفت به کلی فراموش نکنند. گذشته از آن که دین دبیره برگزیدهٔ نیاکان ماست به وسیله ی آن می توانیم خدمات شایانی به زبان و ملیت خود بنماییم و نفوذ واژگان عربی و ترکی و اروپایی در فارسی کم تر خواهد شد، همان گونه که در پارینه، دبیرهٔ عرب، واژگان سامی را داخل زبان ما کرد در آینده «دین دبیره» واژگان فراموش شده ی (پارسی) را دوباره به یاد ما خواهد آورد و نیز به تلفظ درست واژگان فارسی که به واسطهٔ کاستی دبیرهٔ عرب دگرگون شدند موفق خواهیم شد، از آن جمله است نام خود میهن ما « ایران» که تا چند سدهٔ گذشته تلفظ درست آن( اِران Eran ) محفوظ بود.**

با پایان این گزارش می رسیم به پایان روزگار تهمورس:

جهاندار سی سال از این بیشتر
چگونه پدید آوریدی هنر
برفت و سرآمد برو روزگار
همه رنج ماند از او یادگار
جهانا میرور چو خواهی درود
چو می بدروی پروریدن چه سود
بر آری یکی را به چرخ بلند
سپاریش ناگه به خاک نژند

چو رفت از میان نامور شهریار
پسر شد به جای پدر نامدار

ادامه دارد